

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

اشرف دهقانی

۰۵ فبروری ۲۰۱۴

۲۱ آذر [قوس]، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان قسمت دوم



تصویر یکی از واحدهای مسلسل چی فرقه دموکرات با تجهیزاتشان

"فرقه دموکرات اساساً مبارزه طبقاتی با بورژوازی کمپرادور و فنودال ها را به کناری نهاد. به خصوص به خواست و مبارزه دهقانان و قبیله ننهاده - آن هم در شرایطی که خود دهقانان به پا خاسته و برای کسب زمین مبارزه می کردند. به این ترتیب فرقه دموکرات در واقع از انجام اصلی ترین وظیفه ای که در آن شرایط بر عهده یک نیروی انقلابی قرار داشت شانه خالی کرد. در عوض این تنها تشکل وسیع سیاسی در آذربایجان، حل مسأله ملی مردم آذربایجان را در سرلوحه کار خود قرار داد... رهبران فرقه همواره تأکید داشتند که از نظر آن ها زبان یکی از مسایل اساسی و حیاتی مردم آذربایجان است." (نقل از قسمت اول همین مقاله)

با بررسی هر چه بیشتر اسناد فرقه دموکرات در می یابیم که این تشکل اساساً برای تحقق خواسته های طبقاتی کارگران و دهقانان و دیگر توده های تحت ستم به وجود نیامده بود بلکه همان طور که خود نیز آشکارا اعلام می کرد اجرای قانون اساسی در مورد "انجمن های ایالتی و ولایتی" و به طور مشخص مختاریت در اداره امور آذربایجان و رسمیت دادن به زبان ترکی مسأله اصلی اش را تشکیل می داد. (۱) بر این اساس فرقه دموکرات نه فقط توده های تحت ستم بلکه فنودال ها و سرمایه داران را نیز در خود جای داد؛ کما این که از همان آغاز با صراحت از مردم آذربایجان خواست که صرفنظر از این که به چه طبقه و قشری تعلق دارند به تشکیلات فرقه دموکرات پیوسته و در آن ثبت نام کنند. مسلم است که چنین حزبی که طبقات دارای منافع متضاد با یکدیگر را صرفاً حول مسأله ملی دور خود جمع کرده بود نه

خواست و نه توانائی مبارزه طبقاتی با دشمنان توده های رنج‌دیده آذربایجان را داشت. این هم خود دلیل آشکار دیگری است که نشان می‌دهد به اصطلاح اتحاد دهقانان با فئودال‌ها در این تشکل مانع از آن بود که فرقه دموکرات حتی اندیشه مبارزه علیه منافع فئودال‌ها را به خود راه داده و از مبارزات دهقانان برای کسب زمین دفاع و حمایت جدی بکند، بماند به این که در پیشاپیش آن مبارزات قرار گرفته و آن‌ها را برای تحقق خواسته های عادلانه شان رهبری نماید.

در رابطه با مسأله ملی مردم آذربایجان، یکی از ایراداتی که به این فرقه یا حزب وارد می‌کنند این است که گویا به خواست شوروی قصد جدا کردن آذربایجان از ایران را داشته است. اتفاقاً، مغرضین و مرتجعین در آن زمان با "جدائی طلب" خواندن فرقه، این نیروی سیاسی را مدام تحت فشار قرار می‌دادند؛ و این در حالی بود که چه در بیانیه‌ها و نوشته های رسمی فرقه دموکرات و چه در سخنرانی های خود پیشه‌وری بارها تأکید می‌شد که به "استقلال و تمامیت ارضی" ایران احترام می‌گذارند و صراحتاً گفته می‌شد که آن‌ها خواستار جدائی و استقلال آذربایجان نمی‌باشند. اما صرف‌نظر از چنان تأکیدی، با در نظر گرفتن این امر که اصولاً، در هر حرکتی باید سعادت و آزادی توده های تحت ستم معیار برخورد قرار گیرد، با قبول چنین اندیشه ای، این حق باید به مردم آذربایجان داده می‌شد که سرنوشت خود را به هر شکل که صلاح خود می‌دانستند تعیین کنند و فرقه نیز حق داشت بر آن مبنا حرکت کند. اما می‌دانیم که نه نیروهای ضد انقلابی و نه بسیاری از خرده بورژواهای کوتاه اندیش آلوده به ناسیونالیسم چنین حقی برای ملیت های ایران و از جمله مردم آذربایجان قائل نبوده و نیستند. در هر حال ایراد واقعی در این چهار چوب به فرقه دموکرات آن است که این حزب حتی در زمینه تحقق حقوق ملی مردم آذربایجان نیز به یک مبارزه اصولی دست نزد و نتوانست شرایطی برای این مردم به وجود آورد که آن‌ها بتوانند سرنوشت خود را آزادانه به دست خود تعیین و در عمل، به آن صورت واقعیت بدهند. ایراد اصلی آن بود که فرقه دموکرات تصور می‌کرد که بدون مبارزه قاطع با دشمنان طبقاتی توده های تحت ستم آذربایجان می‌تواند خواست ملی به حق این مردم را متحقق سازد؛ و تصور می‌کرد که با تکیه زدن بر قدرت سیاسی در یک استان از یک کشور (ایران) و امید بستن به ارتش سرخ شوروی (انگار که قرار بود آن‌ها همواره در آذربایجان باقی مانده و از فرقه دموکرات پشتیبانی کنند)، می‌تواند حکومت ملی خود را حفظ نماید. در اینجاست که برای قضاوت درست در رابطه با پایان کار فرقه دموکرات و مسؤلیت آن‌ها در قبال رویدادهای فاجعه آمیزی که مردم آذربایجان با آن‌ها مواجه شدند باید به پاسخ این سؤالات اندیشید که: به راستی رهبران فرقه دموکرات با چه دور اندیشی و با کدام چشم انداز یک حکومت ملی در آذربایجان تشکیل دادند؟ آن‌ها برای حفظ این حکومت به کدام تدارکات و اقدامات عملی دست زدند؟ آیا رهبران فرقه دموکرات پیشاپیش برای خود مشخص کرده بودند که در صورت تغییر اوضاع و تهاجم حکومت مرکزی به توده های مردم آذربایجان، چه باید بکنند؟ آیا آن‌ها در مقابل مردم آذربایجان آن قدر احساس مسؤلیت می‌کردند که دفاع از آن‌ها را وظیفه خود بدانند؟

واقعیت این است که با تمرکز صرف روی مسأله ملی و با کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی، نه در آن زمان و نه در شرایط کنونی جامعه ما، امکان ندارد که خواست های به حق و عادلانه ملی یک ملت متحقق شود. در سخنان فوق الذکر پیشه‌وری، ملی‌گرایی صرف کاملاً آشکار است. خلاف نظر او، این "ارتجاع تهران" نبود که شیخ محمد خیابانی را کشت، به ستارخان تیراندازی کرد و انواع توهین و تحقیر و ستم های بی‌حد و حصر به مردم آذربایجان روا داشت بلکه این کارها از سوی حکومت مدافع منافع امپریالیست های استعمارگر که در عین حال برای مقابله با توده های ضد امپریالیست، از فئودال‌ها پشتیبانی می‌کرد صورت گرفت، حکومتی که "آذربایجانی"‌ها هم در آن شرکت داشتند. به زبانی دیگر، آن کارهای ارتجاعی و جنایتکارانه را حکومت "فئودال - استعماری" (اصطلاح رفیق نابدل در کتاب "آذربایجان و مسأله ملی") انجام داد که نه فقط دشمن خلق آذربایجان بلکه دشمن توده های رنج دیده تهران و دیگر نقاط

ایران هم بود. همچنین آن "ارتجاع" صرفاً در تهران لانه نداشت بلکه پشتیبانان و طرفداران ستمکار و استثمارگرش در سراسر ایران در کمین جنبش‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها نشسته بودند؛ و این ارتجاع بود که مردم آذربایجان و قهرمانان شان - که البته قهرمانان همه مردم ایران هستند را مورد انواع توهین و تحقیر و سرکوب قرار می‌داد. با در نظر گرفتن چنین واقعیت غیر قابل انکار است که می‌توان با شفافیت متوجه شد که تأمین منافع مردم آذربایجان برای رهائی از زیر ستم‌های گوناگون و از جمله ستم ملی‌ایجاب می‌کرد که فرقه دموکرات در جهت اتحاد توده‌های آذربایجان با دیگر توده‌های تحت ستم ایران حرکت کند. خلق آذربایجان در مقابل دشمنی قرار داشت که دشمن دیگر خلق‌های ایران نیز بود لذا برای تقویت نیرو و غلبه بر دشمن، لازم بود شرایطی به وجود آورد که این خلق مبارز با دیگر خلق‌های کشور متحد شده و همه آن‌ها در اتحاد و یگانگی با یکدیگر با دشمن مشترک شان بجنگند.

در دوره‌های قبلی، ستارخان و خیابانی، آذربایجان را پایگاهی برای گسترش مبارزه انقلابی در سراسر ایران قرار داده و نوک تیز حمله خود را متوجه امپریالیست‌ها و وابستگان شان به مثابه دشمنان اصلی همه مردم ایران از تهرانی گرفته تا لرستانی و آذربایجانی ساخته بودند. به همین خاطر هم آن‌ها با مبارزات انقلابی خود (علی‌رغم شکست آن مبارزات در مقابل جبهه پر قدرت ارتجاع) برای مردم ایران تجارب سیاسی ارزنده‌ای به جا گذاشتند که در خدمت پیشبرد مبارزات آیندگان قرار گرفت. اما "حکومت ملی آذربایجان" درست به عکس دوره مشروطیت و جنبش خیابانی، نه فقط سرنوشت مردم آذربایجان را از سرنوشت بقیه مردم ایران جدا کرد بلکه با راه دادن به تبلیغاتی که عظمت طلبی و روح ملت‌خواهی آذربایجانی در آن‌ها حرف اول را می‌زد، به تضاد بین مردم ترک آذربایجان با مردم فارس و دیگر خلق‌های ایران هم دامن می‌زد. بنابراین، و به عنوان جمعبندی از بحث‌های فوق می‌توان گفت که از نقطه نظر منافع ستراتیژیک کارگران، دهقانان و دیگر توده‌های تحت ستم - هم در آذربایجان و هم در سراسر ایران - فرقه دموکرات ضمن پرداختن به مسأله ملی و زبان در آذربایجان (نه با عمده کردن آن‌ها) می‌بایست با طرح شعارهای مشخص طبقاتی و با قبول این واقعیت که مردم آذربایجان با دیگر خلق‌های ایران در مقابل دشمن مشترک شان هم سرنوشت می‌باشند، از موقعیت بسیار مساعدی که در این منطقه وجود داشت برای تقویت مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی در سراسر ایران استفاده می‌کرد و ضمن پراکنده کردن نیروهای دشمن، نیروی مبارزاتی هر چه بیشتر و وسیعتری را برای جنگ علیه آن‌ها بسیج می‌کرد. (۲)

اکنون به این بحث پردازیم که فرقه دموکرات در حالی که نتوانست عملکرد یک نیروی کمونیستی را داشته باشد که با توجه به شرایط موجود به نفع کارگران و دهقانان و دیگر توده‌های تحت سلطه امپریالیسم در جهت تغییر مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم بر جامعه حرکت کند، پایان بسیار دردناک کار آن آشکار ساخت که این فرقه حتی به عنوان یک نیروی خرده بورژوا نیز انقلابی عمل نکرد. رهبران و گردانندگان فرقه دموکرات در عمل نشان دادند که اگر برای کار وزارت و صدارت و حکومت کردن، به قولی دارای "لیاقت و استعداد" بودند ولی علی‌رغم همه ادعاهای شان اهل جنگ در میدان رزم با دشمن نبودند. آن‌ها که بدون یک چشم انداز روشن و بدون دور اندیشی که در فرادای تغییر اوضاع سیاسی به نفع حکومت مرکزی به چه اقداماتی باید دست بزنند و در مقابل حمله دشمنان شان چگونه باید از توده‌های مردم آذربایجان محافظت و دفاع بکنند، حکومت برپا کرده بودند، همین رهبرانی که چشم به ارتش سرخ دوخته و قدرت این ارتش تمام امیدشان را تشکیل می‌داد، پس از خروج نیروهای شوروی از ایران و تهاجم نیروهای مسلح حکومت مرکزی به آذربایجان، به جای مقابله با دشمن و دفاع از توده‌ها، بی‌هیچ احساس مسئولیتی در قبال مردم آذربایجان، حکومت ملی خود را رها کرده و راه فرار در پیش گرفتند.

ارتش سرخ در اردیبهشت [ثور] ۱۳۲۵ ایران را ترک گفت. هنوز تا ۲۱ آذر [قوس] ۱۳۲۵ که آذربایجان مورد تهاجم وسیع نیروهای نظامی رژیم شاه قرار گرفت، شش ماه فاصله بود. اما حکومت ملی آذربایجان با این که از حمایت بی

دریغ توده های رزمنده و انقلابی برخوردار بود که با همه وجود حاضر به جنگ با دشمنان خود بودند و در عین حال این حکومت ارتش مسلحی داشت که به روایتی تعداد نفرات آن تا ۸۰ هزار نفر هم رسیده بود، ولی به جای آماده ساختن خود برای مقابله با تهاجم نیروهای دشمن، راه سازشکاری و ماماشات با "ارتجاع تهران" را در پیش گرفت و خواهان آن شد که از طریق مذاکره و دادن امتیازاتی، به صلح و آشتی با حکومت مرکزی نایل آید. به این ترتیب، رهبران فرقه دموکرات با این که به خوبی از شدت کینه حکومت مرتجع و وابسته به امپریالیسم شاه از مردم آذربایجان کاملاً آگاه بودند، نه فقط به کمترین اقدامی برای مقابله با نیروهای مهاجم دست نزدند، بلکه حتی با رهنمود های سازشکارانه و ساده انگارانه خود به خام کردن توده ها نیز پرداختند. این رهبران که قصد مبارزه و مقاومت در مقابل دشمنان مردم یا به قول خودشان "ارتجاع تهران" را نداشتند، نه طرح و نقشه جنگی برای این منظور تدارک دیده بودند و نه برای تقویت روحیه انقلابی در میان "فدائیان" برای مقابله با نیروهای مهاجم کاری کرده بودند.

پایان کار فرقه دموکرات و حکومت ملی در واقعه تاریخی ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ رقم خورد. ابتداء بر اساس توافقات انجام شده بین فرقه دموکرات و حکومت مرکزی، نیروهای فدائی در شهر زنجان از طرف فرقه خلع سلاح شده و شهر به نیروهای ارتش شاهنشاهی تحویل داده شد. علی رغم این که طبق توافقات صورت گرفته قرار بود حکومت مرکزی روش "مسالمت آمیز" در پیش بگیرد ولی ارتش ضد خلقی در آن شهر به کشت و کشتار مردم پرداخت و دست به جنایات فجیعی زد که در نوشته های مختلف از آن ها یاد شده است. این واقعه هشدار برای رهبران فرقه دموکرات بود که نیروهای مسلح خود را برای مقابله با تهاجم این ارتش به دیگر شهرها و مناطق آذربایجان آماده کرده و مقاومت توده ها را سازمان دهند. اما به عکس، رهبران فرقه از آن کشتارهای جنایت بار به نتیجه دیگری رسیدند. لذا هنگامی که ارتش شاه در تاریخ ۱۹ آذر سال ۱۳۲۵ به بهانه نظارت بر انتخابات مجلس پانزدهم خواستار ورود به آذربایجان شد، کمیته مرکزی فرقه دموکرات تصمیم به عدم مقاومت گرفت و در مقابل ارتش ضد خلقی حکومت مرکزی که افسارش در دست جنایتکاران امریکائی و انگلیس بود سپر انداخت و راه تسلیم و گریز از میدان رزم را برگزید. در این رابطه ادعا شده است که در میان رهبران فرقه دموکرات تنی چند و از جمله پیشه وری خواهان مقاومت در مقابل دشمن بودند، در حالی که نیت پیشه وری هر چه بود، عمل وی تفاوتی را بین برخوردار او و دیگر رهبران فرقه ترسیم نمی کند. چرا که پیشه وری نیز بدون اقدام به هیچ عمل مقاومت جویانه ای در روز ۱۹ آذر، قبل از این که پای قوای دشمن به تبریز برسد از مرز جلفا گذشت و به آذربایجان آن طرف مرز (آذربایجان شوروی) پناهنده شد. (۳) با رفتن پیشه وری، محمد بیریا (وزیر فرهنگ حکومت ملی) دبیر کل فرقه دموکرات گردید. او در آن روزهای سرنوشت ساز بر اساس تصمیم کمیته مرکزی فرقه، مردم آذربایجان را به عدم مقاومت در مقابل نیروهای نظامی اعزامی از طرف رژیم شاه دعوت می کرد و از حسن نیت "آقای قوام السلطنه" (این شخص، نوکر انگلیس و نخست وزیر شاه بود. قوام السلطنه برادر وثوق الدوله، عاقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ با انگلیس بود و همچون برادرش در خدمت تأمین منافع این امپریالیسم در ایران کار می کرد) سخن می گفت و به مردم اطمینان می داد که کارها با مسالمت پیش خواهد رفت. (۴) اما رهنمودهای او در پشت رادیو به مردم آذربایجان هنوز به پایان نرسیده و مرکب دستورات کتبی اش مبنی بر عدم مقاومت، خشک نشده بود که طبقات استثمارگر و مرتجع در خود آذربایجان با کسب اطمینان از خالی بودن میدان، جسارت یافته و مزدوران خود را مجهز به سلاح های سرد و گرم برای حمله به مردم تشجیع نمودند. به این ترتیب در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ حتی قبل از این که پای ارتش شاهنشاهی به رهبری شوارتسکف امریکائی (این مهره امپریالیسم امریکا با توافق مرتجعین رژیم شاه، در این زمان در رأس ژاندارمری کل ایران به رتق و فتق امور می پرداخت) به تبریز برسد با حملات دستجات لمین و اوپاش بسیج شده از طرف بورژواهای وابسته و فنودال ها به توده های بی دفاع مردم، فاجعه وحشتناکی که توده های دلیر آذربایجان انتظار آن را نداشتند به وقوع پیوست. (۵) این

مزدوران با وحشی‌گری تمام بر سر توده‌های بی‌دفاع ریخته و به ددمنشانه‌ترین اعمال در حق مردم دست زدند. با ورود ارتش به تبریز تاخت و تاز شدت بی‌سابقه‌ای یافت. نیروهای ارتش ضد خلقی به همراه لمپن‌ها در سراسر آذربایجان در شهرها و دهات با بی‌رحمی و قساوت تمام به زن و مرد و جوان و کودک حمله کرده و خون آن‌ها را بر زمین می‌ریختند. این نیروها در حالی که در کوچه‌ها به راه افتاده و بی‌رویه به سوی مردم تیراندازی می‌کردند، خانه‌های بسیاری را غارت می‌کردند. (۶)

در مورد جنایاتی که ارتش شاه در این مقطع در حق مردم آذربایجان مرتکب شد حتی فردی چون ویلیام داگلاس، قاضی عالی‌رتبه دیوان عالی دادگستری آمریکا نیز در کتابی با عنوان «پرطمطراق» «سرزمین‌های شگفت‌انگیز و مردمانی مهربان» نوشته است. نامبرده از «خشونت ارتش ایران»، از سوزاندن ریش دهقانان، تجاوز به زنان و دختران و غارت اموال و دزدیدن دام‌های آن‌ها و توهین و تحقیر مردم گزارش داده است. «زمانی که ارتش دولتی وارد آذربایجان شد فضای وحشتناک و ترس‌آوری ایجاد کرد. سربازان دولتی تاراج را آغاز کردند، همه جا را غارت می‌کردند و می‌بردند، هرچه به دستشان می‌رسید به آن هم رحم نمی‌کردند.» (ترجمه کتاب مزبور از حمید دادباز تهریزی، در وبلاگ یورداداش). بر اساس برخی آمارها تنها در تبریز بیست تا بیست و پنج هزار نفر قتل عام شدند به گونه‌ای که در کوچه و خیابان‌های تبریز جوی‌های خون جاری بود. توجه به سخنان زیر نیز تصویر روشنی‌تری از آن وقایع به دست می‌دهد: «وارد فرودگاه تبریز که شدید ساختمان آن هنوز می‌سوخت. با کامیون به شهر رفتیم. تمام مسیر و سطح خیابان‌ها مملو از جمعیت بود و همه یک سلاح (تفنگ) داشتند و به نفع ارتش تظاهرات می‌کردند و دائماً تیر هوایی خالی می‌کردند و باز هم به دنبال طرفداران پیشه‌وری بودند و آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون آورده و خود آن‌ها اعدامشان می‌کردند. در کنار خیابان‌ها جسد اعدام‌شده‌ها زیاد دیده می‌شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر اعدام کرده بودند.» این‌ها از سخنان فردوست، ارتشبد رژیم شاه در مورد واقعه خونبار ۲۱ آذر است. با در نظر گرفتن این سخنان می‌توان جوی‌های خونی که آن «جمعیت» سلاح به دست، در شرایط فرار رهبران فرقه دموکرات در کوچه و خیابان‌های تبریز به راه انداخته بودند را در تصور خود گنجانید. دستگیری‌ها ابعاد وسیعی‌ای یافته بود تا جایی که دیگر در زندان‌ها جا نبود. با پر شدن زندان‌ها اعدام‌های دسته‌جمعی بی‌رویه که غالباً به صورت آویختن به دار در ملاء عام صورت می‌گرفت در دستور کار رژیم شاه به مثابه نماینده امپریالیست‌ها و طبقات ستمکار و استثمارگر قرار گرفت که هر روز ادامه داشت. در تبریز اعدام‌ها در محلی که مردم تبریز از آن به عنوان «ساعات قاباغی» نام می‌برند انجام می‌شد. مرتجعین به راستی از کشته‌پشته ساختند.

از دیگر اعمال ددمنشانه نیروهای مرتجع رژیم شاه، برپائی «جشن» کتاب سوزان بود. آن‌ها کتابخانه‌های عمومی و هر چه کتاب به زبان ترکی بود از جمله کتاب‌های درسی را از خانه‌ها و مدارس و اماکن مختلف بیرون آورده و به آتش کشیدند. در اعتراض به سوزاندن کتاب‌های ترکی در این دوره، صمد وورغون، یکی از شعرا مبارز آذربایجان (۱۹۵۶-۱۹۰۶) منظومه زیر را سرود و با ارائه آن در کنگره صلح جهانی پاریس در سال ۱۹۵۲ به افشای اعمال تبهکارانه رژیم شاه پرداخت. گفته می‌شود که این شعر تنها برخورد اعتراضی در آن زمان به اعمال رژیم شاه در آذربایجان بود. شعر صمد وورغون چنین است:

جلاد! سنین قالاق قالاق یاندیردیغین کیتابلار

مین کمالین شوهرتیدیر، مین اوره نین آرزیبسی،

بیز کؤچه ریک بو دونیادان، اونلار قالیر یادیگار .

هر ورقه نقش اولونموش نئچه اینسان دویغوسو

مین کمالین شوهرتیدیر، مین اوره نین آرزیبسی،

یاندیردیغین او کیتابلار آلولانیر، باخشی باخ!
او آلولار شوعله چکیب شفق سالیب زولمته،
شاعیرلرین نجیب روحو مزاریندان قالخاراق
او آلولار شوعله چکیب شفق سالیب زولمته
آلغیش دنئیر عشقی بؤیوک، بیر قهرمان میللته...
ترجمه به فارسی:

جلاد! کتاب هائی که تو آنها را تل تل می سوزانی
معرف هزار درایت و آرزوی هزار دل است
ما از این دنیا کوچ می کنیم و آن ها به یادگار می مانند
در هر ورقش احساس انسان هائی نقش بسته است
معرف هزار درایت و آرزوی هزار دل است
کتاب هائی که سوزاندی شعله می کشند، درست نگاه کن!
شعله ها گر می گیرند و تاریکی را روشن می سازند
روح های نجیب شاعران از مزار خود بر می خیزند
و با شعله های این آتش ظلمت را روشن می سازند
و به ملت قهرمانی که عشق بزرگی دارد آفرین می گویند...

شکستن مجسمه های ستارخان و باقر خان و دیگر قهرمانان مردم ایران و تعویض آن ها با مجسمه جلادانی چون رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه و غیره و وحشی گری های دیگر که حتی شکستن آلات موسیقی را هم در بر می گرفت (یک شاهد عینی تعریف کرده است که ضمن شکستن سورنای نوجوانی که سرود ملی فرقه دموکرات را با آن می نواخت، زبان وی را هم بریدند) جزئی دیگر از اعمال ارتجاعی آنان بود. به طور کلی باید گفت که وحشی گری هائی که نیروهای نظامی و اراذل و اوباش طرفدار رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در سراسر آذربایجان به وجود آوردند به سختی در توصیف می گنجند. در مورد این فجایع هر چند تا کنون تا حدودی نوشته شده است (از جمله رجوع شود به "آذربایجان با زخمی عمیق" - ابو جعفر خدیو) ولی آن ها تنها در برگیرنده گوشه ای از آن فجایع است، همچنین در ضمن از مصیبت های وارد شده به مردم، پس از تسلط مجدد نیروهای "فئودال - استعماری" حکومت شاه به آذربایجان نیز شرح کاملی وجود ندارد. در این میان باید از رقم بزرگ بین ۴۰ تا ۷۰ هزار نفر که خانه و کاشانه خود را رها کرده و به شوروی پناهنده شدند یاد کرد و تبعید شدن ها و دربردی ها در داخل ایران و پاشیده شدن بسیاری از خانواده ها را نیز باید به آن ها اضافه کرد. اساساً، وسعت و شدت جنایات و فجایع رخ داده و مصیبت های وارد شده به مردم سراسر آذربایجان - از دهات گرفته تا شهرها- پس از سقوط "حکومت ملی" به حدی بود که امروز شاید با به یاد آوردن کشتار و فجایع رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در حق مردم ایران در دهه ۶۰ که سیاه ترین دهه در این رژیم وحشی و جنایتکار نام گرفته است، بتوان در تصور خود گنجانند که در آن سال بر توده های مبارز آذربایجان چه گذشت و چه ابعادی از مصیبت و ظلم و ستم بر آن ها روا شد- حال از شرح شدت اختناق و اعمال فشارهای ارتجاعی گوناگون و توهین و تحقیر های ملی بعد از آن وقایع در حق مردم آذربایجان که شامل نسل های بعدی هم شد، در این جا سخنی نمی گوئیم.

دولت مرکزی ارتجاعی شاه در جهت حفظ منافع طبقات استثمارگر ایران و امپریالیست های انگلیس و امریکا، با چنین اعمال جنایتکارانه و بی شرمانه، بر راهی که توسط فرقه دموکرات پیموده شده بود نقطه پایان گذاشت. این نتایج بسیار

تلخ و ناگوار گویای آن است که رهبران فرقه دموکرات با عدم اتکاء به قدرت خلق و به جای آن تکیه زدن به نیروی که در هر حال یک نیروی خارجی بود (و فرقه نمی بایست انتظار می داشت که تا ابد در خاک ایران باقی بماند) توده های مبارز مردم آذربایجان را به سوی "پرتگاه وحشتناکی" رهبری کردند (عبارت توی گیومه را رفیق نابدل دقیقاً در همین رابطه در کتاب خود به کار برده است). (۷) برچیدن حکومت ملی به دست خود، گریختن از میدان رزم، عدم مبارزه در مقابل یورش ارتجاع و رها کردن توده ها در چنگال اوباشان و دژخیمان و سالم رساندن خود به آن سوی مرز. آن هم علی رغم همه شعارها و قول و قرارهای شان در مورد رزمجویی و مبارزه تا دم مرگ با دشمن. واقعیت دردناک و وحشت انگیزی بود که رهبران و گردانندگان فرقه دموکرات، مردم آذربایجان را با آن مواجه ساختند. یادآوری این واقعیات حتی بعدها نیز برای مردم آذربایجان که به فرقه دموکرات امید بسته بودند و پیشه وری را به دلیل برخورد های مردمی اش شخصیت محبوبی به شمار می آوردند، امری بسیار شوک آور بوده و به هیچ وجه قابل هضم نبود. (۸) اما این نکته را باید با تأکید بیان کرد که یکی از اثرات بسیار منفی و زیان بار گریختن رهبران به خارج از مرزهای کشور و رها کردن توده ها در کام ارتجاع وحشی، ضربه روحی بسیار عمیقی بود که بر تن و جان مردم آذربایجان وارد شد و مردم دیگر نقاط ایران که در آن شرایط در صحنه مبارزه فعال بودند را نیز متأثر ساخت. این تأثیر نامیمون بعداً با خیانت حزب توده در ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲ به مردم ایران تکمیل شد و به صورت زخم عمیقی با برجستگی بر روح و روان مردم سراسر ایران که هر روز با شدت هر چه بیشتری تحت ظلم و ستم امپریالیست ها و ایادی شان قرار می گرفتند، مستولی گردید. واقعه دردناک ۲۱ آذر ۱۳۲۵ همراه با واقعه مشابه در وسعت سراسر ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست های مبارزاتی دیگر، در مجموع در یک مقطع تاریخی شرایط روحی خاصی را در میان توده های ایران به وجود آورد و باعث شد که به تدریج هر گونه اعتماد به روشنفکران و مبارزین سیاسی در میان مردم از بین رفته و بی باوری نسبت به مبارزه به باور توده ها تبدیل شده و یأس و ناامیدی بر آن ها غلبه کند. (۹)

یک موضوع دردناک دیگر در مورد وقایع خونین ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ این است که اولاً، در آن زمان هیچ نیروی سیاسی در مورد آن همه جنایات و فجایعی که رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در آذربایجان به وجود آورد لب به اعتراض نگشود و آن فجایع را محکوم نکرده و به افشای آن ها نپرداخت. تازه حتی حزب توده بیشرمی را به آن جا رساند که آن وحشیگری ها و عملکرد جنایتکارانه "اعلیحضرت شاه جوان" و نخست وزیرش "آقای قوام السلطنه" را تأیید و آن را "به خاطر صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است" قلمداد نمود. حزب توده در نشریه مردم شماره ۴، سال اول دی ماه [جدی] ۱۳۲۵، نوشت: "برخی از رهبران فرقه دموکرات آذربایجان که پس از حادثه زنجان نسبت به ورود قوای دولتی خوشبین نبودند قصد مقاومت داشتند ولی از قرار معلوم سرانجام کمیته مرکزی فرقه دموکرات، مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و به خاطر صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است و به منظور جلوگیری از جنگ و برادر کشی، از قصد مقاومت صرف نظر کرد و ترک مخاصمت اعلام شد. با توجه به فوائد کلی تری که از این اقدام ناشی می شود باید به هر جهت از آن هواداری کرد." در این مورد فریدون کشاورز، یکی از رهبران حزب توده که در کابینه قوام السلطنه به او پست وزارت فرهنگ اعطاء شده بود هم در روزنامه ارس به تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۱۱ نوشت: "خاتمه مسأله آذربایجان، چنان چه در اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران ذکر شده است به نحوی که انجام شد بهتر از عکس آن بوده. زیرا هیچ ایرانی وطن پرستی میل نداشته و ندارد که ایران صحنه یک جنگ داخلی و یا احياناً وسیله و بهانه ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان گردد" (۱۰)

ثانیاً، بعدها نیز هیچ نیروی و حتی باقی مانده های فرقه دموکرات آذربایجان نیز در صدد جمع بندی تجارب یک ساله حکومت ملی آذربایجان بر نیامده و به خصوص و به طور برجسته توضیح ندادند که مسئولیت فرقه دموکرات در به وجود آمدن شرایطی که منجر به تحمیل چنان فجایعی از طرف جنایتکاران و جلادان رژیم شاه و چنان مصائبی برای

مردم آذربایجان شد، چه بود! (۱۱) و... موضوع دیگر آن که اساساً آیا با اقدامات اصلاحی که فرقه دموکرات در طی یک سال حاکمیت خود به آن دست زد امکان داشت که بتوان کارگران و دهقانان و دیگر توده های ستمدیده آذربایجان را از قید ظلم و ستم دشمنان شان - از فنودال های مرتجع ظالم گرفته تا بورژوازی وابسته و حکومت مرکزی که امپریالیست های انگلیس و امریکا پشتیبانش بودند- رها و منافع آن ها را تأمین و تضمین نمود؟ آیا تحقق حقوق ملی به حق مردم آذربایجان بدون نابودی طبقات استثمارگر و قطع قطعی هر گونه نفوذ امپریالیست ها در ایران و در این مسیر بالطبع بدون سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم در جامعه ما امکان پذیر می باشد؟

در جمع بندی مطالب فوق باید گفت که فرقه دموکرات در یک شرایط کاملاً مساعد داخلی و بین المللی در آذربایجان تشکیل شد ولی قادر به استفاده از چنان شرایطی برای پیشبرد مبارزات توده ها و رهبری آن ها به سوی پیروزی نشد. این تشکل با هر ادعائی که خود داشت و یا تصویری که دیگران در مورد وی داشتند و علی رغم همه ژست های چپ گونه اش هرگز یک نیروی پرولتری نبود بلکه دارای ماهیت خرده بورژوائی بود. در شرایط غالب بودن اندیشه های کمونیستی در سطح جهان و وجود شوروی سوسیالیستی در آن مقطع، فرقه دموکرات در حالی که به انجام کارهای اصلاح گرایانه مترقی دست زد ولی درست به دلیل ماهیت غیر پرولتری خود از انجام اقدامات انقلابی به نفع توده ها که تنها با حرکت در جهت تغییر مناسبات اقتصادی - اجتماعی حاکم بر جامعه امکان داشت باز ماند. در شرایطی که همه خلق های ایران در مقابل دشمن مشترکی قرار داشتند (به طور مشخص در مقابل امپریالیست های انگلیس و امریکا و فنودال ها و بورژواهای وابسته به عنوان پایگاه داخلی امپریالیسم)، فرقه دموکرات با عمده کردن زبان و ملیت آذربایجانی و جدا کردن سرنوشت مردم آذربایجان از سرنوشت بقیه مردم ایران و پیوند نزدن مبارزه ملی با مبارزه طبقاتی، در خلاف جهت اتحاد همه مردم ایران و تقویت نیروی مبارزاتی آن ها گام برداشت. عدم اتکاء به نیروی توده ها و در عوض متکی شدن به ارتش سرخ شوروی و چشم امید بستن به آن، از خطاهای جبران ناپذیر فرقه دموکرات بود که وقتی با عدم برخورد انقلابی آن ها نسبت به حکومت مرکزی ارتجاعی وابسته به امپریالیسم و خالی کردن میدان و عدم مقابله رزمجویانه با نیروهای نظامی ارتجاع همراه شد، فاجعه آفرید. همچنین فرار رهبران و دست اندرکاران فرقه دموکرات و تنها و بی دفاع گذاشتن مردم مبارز آذربایجان در مقابل تهاجم وحشیانه نیروهای نظامی رژیم شاه و اراذل و اوباش وابسته به آن ها، تأثیرات بسیار منفی بر روحیه مردم بر جای نهاد. با این که خروج ارتش سرخ از ایران تأثیر غیر قابل انکاری بر سرنوشت فرقه دموکرات و مردم آذربایجان به جا گذاشت ولی بررسی دلایل این امر باید جدا از بررسی فراز و فرود فرقه دموکرات و وقایع ۲۱ آذر در سال های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ صورت گیرد، در عین حال جای انکار نیست که کمک های شوروی به فرقه دموکرات با هر نیتی که صورت می گرفت در خدمت رشد مبارزات آزادیخواهانه مردم آذربایجان قرار داشت. تجربه فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان نشان می دهد که این نیرو به خاطر ماهیت خرده بورژوائی خود قادر به انجام وظایف انقلابی که در آن برهه بر عهده یک نیروی کمونیست و انقلابی قرار داشت، نبود و واقعیت این است که در عصری که ما در آن به سر می بریم، تنها با یک رهبری پرولتری، غلبه بر امپریالیسم و همه مرتجعین وابسته به آن جهت نیل به پیروزی ممکن است. همچنین تنها با بسیج تمام نیروهای انقلابی در سطح جامعه ایران زیر پرچم پرولتاریا می توان دشمنان طبقاتی را نابود و دموکراسی را در جامعه که شرط بروز اراده آزاد توده هاست و تنها در آن شرایط امکان حل مسأله ملی وجود دارد، بنا نهاد. به طور کلی خلق های ایران و از جمله خلق آذربایجان تنها در یک شرایط کاملاً دموکراتیک می توانند سرنوشت خود را به هر شکل که مایلند و درست تشخیص می دهند، تعیین کرده و به حل مسأله ملی نایل آیند. (۱۲)

زیر نویس ها:

۱- اهداف و خواسته های فرقه دموکرات در "بیانیه ۱۲ شهریور [سنبله] ۱۳۲۴"، به صورت زیر بیان شده است:

ماده ۱- ضمن حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، باید به مردم آذربایجان آزادی داخلی و خود مختاری مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

اصل ۲- در این راستا باید به زودی انجمن های ایالتی انتخاب شده و شروع به کار نمایند. این انجمن ها ضمن فعالیت در زمینه های فرهنگی، اقتصادی و بهداشتی به موجب قانون اساسی اعمال تمام مامورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آن ها اظهار نظر خواهند کرد.

اصل ۳- در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان (ترکی) آذربایجانی خواهد بود. از آن بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذربایجان تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه ملی در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه دموکرات است.

اصل ۴- فرقه دموکرات آذربایجان در توسعه صنایع و کارخانجات جدا خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه صنایع دستی وسایل لازم را فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانجات موجود، کارخانجات جدید ایجاد نماید.

اصل ۵- فرقه دموکرات آذربایجان توسعه تجارت را یکی از مسایل ضروری و جدی محسوب می کند. مسدود بودن راه های تجاری تا به امروز سبب از دست رفتن ثروت عده کثیری از دهقانان، مخصوصا باغداران و خرده مالکین شده و موجب فقر و فلاکت آن ها گردیده است.

فرقه دموکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر دارد در پیدا کردن بازار و جست و جوی راه های ترانزیتی، که بتوان با استفاده از آن ها کالاهای آذربایجان را صادر نموده و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد، اقدام جدی نماید.

اصل ۶- یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه دموکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این هدف فرقه سعی خواهد کرد که هر چه زودتر قانون انجمن های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آبادی شهر خود کوشیده و آن را به صورت معاصر و مترقی در آورند. مخصوصا تأمین آب شهر تبریز یکی از مسایل بسیار فوری فرقه دموکرات است.

اصل ۷- بنیانگذاران فرقه دموکرات آذربایجان به خوبی می دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده، نادیده بگیرد و به همین خاطر فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان اقدامات اساسی انجام دهد.

مخصوصا تعیین حدود مشخص روابط بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات های غیر قانونی که توسط برخی از اربابان گرفته می شود یکی از وظایف فوری فرقه دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسأله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آینده خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند. زمین های خالصه و زمین های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک و فرار کرده اند و محصول دسترنج مردم آذربایجان را در تهران و سایر شهرها مصرف می کنند، چنانچه به زودی مراجعت نمایند، به نظر فرقه دموکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را به خارج می برند، آذربایجانی نمی دانیم. چنانچه آن ها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آن ها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

اصل ۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقه دموکرات، مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی کاری انجام نگرفته است. چنان چه کار بدین منوال ادامه یابد، اکثریت اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهد شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیری جدی اتخاذ نماید. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانجات، توسعه تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه آهن و شوسه، ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

اصل ۹- در قانون انتخابات ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می کنند. به موجب همین قانون غیر عادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط ۲۰ کرسی داده شده است و این بطور قطع تقسیم متناسبی نیست.

فرقه دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می شود.

فرقه دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت مأمورین دولتی و عناصر داخلی و خارجی و هم چنین در میان ثروتمندان به طریق ارعاب و فریب، در انتخابات مخالف است. انتخابات باید هم زمان در سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد.

اصل ۱۰- فرقه دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه گیری که در ادارات دولتی جای گرفته اند مبارزه جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار قدردانی خواهد نمود.

مخصوصاً فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و زندگی مأمورین دولتی آن چنان اصلاح شود که بهانه دزدی و خیانت برای آن ها باقی نماند و آن ها بتوانند زندگی آبرومندی جهت خود بوجود آورند.

اصل ۱۱- فرقه دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیات هائی که از آذربایجان گرفته می شود صرف احتیاجات خود آذربایجان شود و مالیات های غیر مستقیم لغو گردند.

اصل ۱۲- فرقه دموکرات آذربایجان طرفدار دوستی با کلیه دولت های دموکرات مخصوصاً با متفقین می باشد و برای حفظ و ادامه این دوستی کوشش خواهد کرد در مرکز و شهرستان ها دست عناصر خائنی را که می خواهند دوستی بین ایران و دولت های دموکرات را به هم زنند از امور دولتی کوتاه نماید.

۲ - تلاش برای کسب خود مختاری در چهارچوب یک حکومت مرکزی وابسته به امپریالیسم و محدود کردن مبارزه تنها به یک منطقه خاص، همان تجربه منفی است که پس از قیام بهمین نیز، هر چند در شرایط کاملاً متفاوت از دوره حکومت ملی آذربایجان، در کردستان، در شرایط خیزش مسلحانه خلق کرد علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، توسط برخی از نیروهای دست اندر کار در آن جنبش تکرار شد. این نیروها ابتداء برای به دست آوردن خودمختاری در کردستان، با تشکیل "هیأت نمایندگی خلق کرد" سیاست مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی را در پیش گرفتند؛ بعد که آن مذاکرات شکست خورد به جای استفاده از این پایگاه انقلابی برای گسترش و تقویت مبارزه در دیگر نقاط ایران مبارزه را در کردستان محدود کردند.

این نکته را هم باید یادآور شد که در کردستان نیز همانند همه مناطق ایران عنصر "چریک فدائی" به یمن مبارزات قهرمانانه و کمونیستی چریکهای فدائی خلق، شدیداً و به طور وسیع در میان خلق گرد مقبولیت داشت. اما پس از قیام بهمین ۱۳۵۷ به اصطلاح "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" (که آن قدر با سازمان واقعی چریکهای فدائی خلق بیگانه بود که از بردن نام چریک هم وحشت داشت و در نشریاتش خود را "فدائیان" می نامید)، از همان آغاز در خدمت به رژیم جمهوری اسلامی به نفی مبارزه مسلحانه پرداخته و تا جائی که توانست به خلع سلاح توده های هوادار

فدائی در کردستان اقدام نمود. بر این اساس به اعتبار فدائی در این منطقه ضربه وارد شد و نیروهای دیگری در کردستان قدرت یافته و رهبری مبارزات خلق دلاور گرد را به دست گرفتند.

۳- در بعضی نوشتجات که تحت عنوان به اصطلاح اسناد هم منتشر شده، ادعا شده است که پیشه‌وری و برخی دیگر از رهبران فرقه دموکرات خواهان مقاومت در مقابل هجوم حکومت مرکزی بودند اما چون سلاح نداشتند قادر به چنین کاری نشدند. واضح است که با توجه به برخورداری حکومت ملی از یک نیروی مسلح و متشکل، این سخن غیر واقعی می‌باشد و اگر قرار بر مقاومت بود با وجود یک ارتش و آن همه سلاح و تجهیزات در دست نیروهای فرقه نه تنها امکان مقاومت وجود داشت بلکه با توجه به شرایط مبارزاتی در کل جامعه و حضور توده‌ها در میدان مبارزه در سراسر ایران، تحت یک سیاست پرولتاری حتی امکان در هم شکستن نیروی دشمنان مردم نیز بود. در اینجا بی‌مناسبت نیست که از خاطرات ارتشبد حسین فردوست، از افسران نیروهای مسلح ارتش شاهنشاهی که در آن زمان برای بازدید به آذربایجان رفته بود نیز مطالبی ذکر شود. وی می‌نویسد: "دو لشکر به سمت آذربایجان حرکت داده شد: یکی به فرماندهی سرتیپ هاشمی از محور میانه- تبریز و دیگری به فرماندهی سرتیپ ضرابی از محور میانه- مراغه- تبریز. هاشمی اهل تبریز بود و در منطقه نفوذی داشت، ضرابی هم اهل کاشان بود و بعداً با درجه سرلشکری رئیس کل شهربانی شد... سرزمین آذربایجان پوشیده از جبال است و چهار رشته کوه مهم دارد. اولین رشته کوه قبل از میانه قافلان کوه است که کوهی است عظیم و سر به فلک کشیده. قبل از ورود به کوه، پل عظیمی بود که نیروهای پیشه‌وری آن را تخریب کرده بودند تا راه عبور و مرور با خودرو امکان‌پذیر نباشد و من می‌دیدم که سربازان ما داخل دره‌ها می‌رفتند و اگر نیروهای پیشه‌وری می‌خواستند مقابله کنند، بهترین مواضع را داشتند، که مهمترین آن همین قافلان کوه بود... مسأله تصرف آذربایجان جدی نبود و اگر جدی بود با توجه به مواضع قافلان کوه و کوه‌های عجیب آن، ده لشکر هم نمی‌توانست آنجا را تصرف کند... محل دیگری که بازدید کردم، مخازن سلاح دموکرات‌ها بود و سرتیپ هاشمی گفت که در تبریز ۲۰ انبار اسلحه دموکرات‌ها صحیح و سالم به جای مانده است. به عنوان نمونه به بازدید ۵-۶ انبار رفتم. ساختمان بزرگی بود که خوب انتخاب شده بود و زیرزمین‌های وسیع داشت. در این زیرزمین‌ها انواع سلاح‌ها از نارنجک و تفنگ و مسلسل سبک و سنگین و تپانچه و غیره، وجود داشت تعداد سلاح‌های انبار شده در تبریز بیش از ۱۰۰ هزار بود." (رجوع شود به "خلاصه شده از کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - خاطرات ارتشبد حسین فردوست" توسط آرماد تبریزی پائیز ۱۳۹۰ خورشیدی.)

۴- دستورات سازشکارانه بیریا باعث سردرگمی و بلا تکلیفی نیروهای مسلح فرقه و نهایتاً موجب از هم پاشیدن شیرازه امور حکومت ملی شد - البته همراه با مطلع شدن مردم از فرار پیشه‌وری و دیگر اعضای دولت و مجلس. بی‌مناسبت نیست در این جا یادآوری شود که مردم ایران تا کنون نه از مبارزه قاطع و انقلابی با دشمنان شان بلکه درست به خاطر تزلزل در مقابل آن‌ها و پیروی از سیاست‌های سازشکارانه، ضربه‌ها دیده و مصیبت‌ها کشیده‌اند. خلاصه‌ای از دستورات بیریا چنین بود: "با اتکاء به حسن نیت آقای قوام‌السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد:

۱. به منظور جلوگیری از برادرکشی هنگام ورود قوای تأمین دولتی به شهر تبریز از هر نوع تظاهرات مخالفت‌آمیز خودداری شده با کمال متانت از آن‌ها استقبال به عمل آید.

۲. فرقه دموکرات آذربایجان مانند گذشته پشتیبان و مدافع تمامیت و استقلال ایران و سعادت مردم می‌باشد. ۳. تمام سازمان‌های فرقه و اتحادیه‌ها کما فی‌السابق به کارهای روزانه خود مشغول خواهند بود. (نقل از "فرقه دموکرات آذربایجان"، محرم حقی)

۵- دکتر غلامحسین ساعدی از مشاهدات عینی خود از آن روزها نوشته است. او ابتداء از فرار یک افسر فرقه دموکرات و غارت خانه او توسط یک کفاش که ساعدی می‌گوید "جزء طبقه لومپنی بود که آن موقع داشتند رشد می‌

کردند، یعنی رشد کرده بودند" صحبت می کند و بعد می نویسد: "قبل از این که ارتش بیاید، سه روز حکومت دست لات و لوت ها بود. و همان ارباب هائی که می گفتم همه شان قایم بودند، آن همسایه ارباب ما، حاج عباس آقا، پسرهایش ریخته بودند بیرون، اول حمله کردن به {؟}. بعد حمله کردند به طرف خانه ها، همه شان بچه ارباب ها بودند. تابلو ها را پائین بکشند، بشکنند، چاقو بزنند... آره. آن وقت این ها ریختند بیرون. غارت که شروع شد، شروع کردند به کشتن آن هائی که چپ بودند، مثلاً طرفدار فرقه بودند و آنقدر آدم کشتند که حد و حساب نداشت... من یادم هست که حتی قبل از این که ارتش بیاید آن قدر آدم کشته بودند، جسد روی جسد ریخته بودند... یک دانه سکو دار حمام بود. پیرمرد که مهاجر بود و نود و خرده ای سال داشت، رفتند او را بکشند. آدم بدبخت تکان نمی تواند بخورد. زیر گنبد حمام نشسته و بعد رفتند بالا، گنبد حمام را شکستند و از آن تو همین طور تیر در می کردند. بابا ول کن، بیچاره پیرمرد رفته بود توی سوراخ قایم شده بود. (نقل از "ساعدی از او و در باره او"، باقر مرتضوی، صفحه ۲۲)

۶- اسد بهرنگی در کتاب خود: "برادرم صمد بهرنگی"، از آن روزها خاطراتی نقل کرده و از جمله در رابطه با غارت خانه ها و تیراندازی های بی رویه می نویسد: "تو کوچه که ایستاده بودیم می دیدیم که عده ای که از طرف پائین شهر می آیند، دیگ و فرش و سایر اثاث منزل می آورند، بعضی ها هم کیسه گردو، سنج و امثال آن کول کرده، می آورند. محله ما افتاده بود دست لوتی اسماعیل و رفقاییش، هر چی دست کسی میدید، سهم خود را بر می داشت. من و صمد و سایر بچه های محل تو کوچه ها می گشتیم و پوکه فشنگ جمع می کردیم. وقتی به خانه برگشتیم، جیبمان پر بود از پوکه های فشنگ". او همچنین از پدرش نیز که در آن روزها از شهر خوی عازم تبریز گشته بود سخنان زیر را نقل کرده است: "وقتی صبح آمدیم بیرون جنازه بود که تو خیابان افتاده بود. یک نفر را به گاری بسته بودند و با شلاق می زدند که راه برو!، یکی دیگر را به دو گاری بسته بودند و شقه اش کرده بودند، چه بگویم، وضع خیلی مصیبت باری شده بود. از فرقه ئی ها هر کی توانسته بود فرار کرده بود، آن هائی هم که نتوانسته بودند و یا نخواستند فرار کنند، زیر دست و پای اوباش خرد شده بودند. تو راه که می آمدیم وضع دهات بدتر از این بود. خان و مباشرش برنگشته، ایادی اش خیلی از دهاتی ها را که داوطلب گرفتن زمین شده بودند، کشته بودند، جنازه شان تو دهات افتاده بود، جگر آدم کباب می شد." (نقل از کتاب فوق الذکر صفحات ۵۸ و ۶۰).

۷- در اکثر نوشته ها علت شکست فرقه دموکرات خروج ارتش سرخ از ایران عنوان شده و در همین رابطه از زوایای مختلف عملکردهای شوروی مورد برخورد قرار گرفته است. مثلاً کسانی علت خروج ارتش سرخ از ایران را به خاطر سازش شوروی با قوام السلطنه و این که شوروی فریب قول های آن سیاستمدار مکار را خورده و به خاطر گرفتن امتیازاتی در مورد نفت، ایران را ترک کرد، ذکر می کنند. در حالی که بعضی دیگر مطرح می کنند که شوروی ها شدیداً تحت فشار امپریالیست های انگلیس و امریکا قرار داشتند و به خصوص گفته می شود که امریکا با استناد به توافقات کنفرانس سه جانبه تهران که نیروهای انگلیس و شوروی را ملزم به خروج از ایران می کرد، موضوع آذربایجان را به شورای امنیت سازمان ملل کشانده و در آنجا شوروی به خاطر حضور در آذربایجان شدیداً مورد حمله قرار می گرفت. امریکا حتی شوروی را در صورت پافشاری در ماندن در آذربایجان تهدید به استفاده از بمب اتمی کرده بود. اما صرفنظر از این که چه دلیل یا دلایلی شوروی را راضی یا مجبور به ترک خاک آذربایجان کرد، علت شکست فرقه دموکرات را خروج شوروی از ایران تلقی کردن به معنی سلب مسؤلیت از فرقه دموکرات می باشد و همان طور که در این مقاله در ابتداء توضیح داده شد به منظور بررسی همه جانبه جنبشی که یک سال در آذربایجان جریان داشت باید به فرقه دموکرات و عملکردها و مسؤلیت هایش به طور مستقل پرداخته شود و سیاست ها و عملکردهای شوروی نیز باید به طور مستقل مورد برخورد و بررسی قرار گیرند.

۸- بی‌مناسبت نیست در این جا از خاطرات به یاد مانده از خانواده خودم نیز بهره بگیرم. پدر و مادر من در تبریز طرفدار فرقه دموکرات بودند و یکی از برادران من که در آن زمان یک نوجوان بود (پرویز) جزء فدائی‌های فرقه بود. افراد خانواده من همواره از اقدامات فرقه دموکرات نظیر پائین آوردن قیمت ارزاق عمومی، آسفالت خیابان‌ها و ایجاد خیابان‌های جدید در شهر تبریز به خوبی یاد می‌کردند. مثلاً گفته می‌شد که ما شب می‌خوابیدیم و صبح که بلند می‌شدیم می‌دیدیم که یک خیابان جدید ساخته شده بود. از اقدامات اصلاح‌گرایانه دیگر فرقه و فضای امنی که در شهر به وجود آمده بود نیز در خانه ما صحبت می‌شد. توجه فرقه دموکرات به مسایل بهداشتی، آبادسازی و به وجود آوردن فضای سبز در شهر، برخی کارهای فرهنگی و سوادآموزی، به راه انداختن تئاتر و سینما و برخوردار کردن طبقات پائین جامعه در استفاده از آن امکانات از دیگر امکاناتی که همراه با آزادی بیان به وجود آمده بود به خوبی در جهت ارتقای آگاهی چنین امکانات فرهنگی و دیگر امکاناتی که همراه با آزادی بیان به وجود آمده بود به خوبی در جهت ارتقای آگاهی انقلابی خود استفاده می‌کردند. در این دوره در شرایطی که همه گفتارها و نوشتجات به زبان مادری شان، ترکی بود، آن‌ها ضمن شناختن لنین و بعضی دیگر از رهبران جنبش کمونیستی با اندیشه‌های آنان نیز که مستقیماً به زندگی کارگری خودشان ربط داشت آشنا شده بودند. مادرم به خصوص به شعر علاقه مند بود و از شعرهای بیریا یاد می‌کرد. آن‌ها همچنین به تماشای فیلم‌های با ارزش و آگاهی‌دهنده می‌رفتند و از جمله تعریف می‌کردند که فلم مشدی عباد و آرشین مال‌آلان، دو فیلم تفریحی و در عین حال آگاهی‌دهنده که در میان آذربایجانیان معروف هستند را آن‌ها اولین بار در آن زمان در سینما دیده بودند. مادرم همواره با افتخار از این که بهروز (رفیق بهروز دهقانی) کلاس اول دبستان را به زبان مادری خود درس خوانده بود صحبت می‌کرد و از شور و شوق او برای درس خواندن می‌گفت.

از طرف دیگر از وقایع پیش آمده در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ چون غارت خانه‌ها، کشتار مردم، عکس‌العمل‌های افراد فامیل یا همسایه‌ها تعریف‌هایی می‌شد و آن رویدادها به طور عینی و با مثال‌های مشخص تشریح می‌شدند. در خانه حتی از شعرهای توهین‌آمیزی سخن گفته می‌شد که مرتجعین نسبت به پیشه‌وری و فرقه‌ئی‌های دیگر ساخته و گاه کودکان نیز آن‌ها را تکرار می‌کردند. خانواده ما نمونه‌ای از بسیاری از خانواده‌های کارگری و زحمتکش در آذربایجان بودند که ضمن تأیید کارهای اصلاح‌گرایانه فرقه دموکرات، با حیرت و حالت شوک زده در مورد ترس و جبونی رهبران فرقه و پشت کردن آن‌ها به مردم می‌گفتند.

۹- پی‌آمد بسیار منفی وقایع خون‌بار ۲۱ آذر ۱۳۲۵ همراه با شکست مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها به رهبری مصدق و عملکرد خائنانه حزب توده در مقابل کودتای- امریکائی- انگلیس ۲۸ مرداد در شرایط حاکم شدن دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهرآمیز در جامعه به خصوص در دهه چهل پس از "انقلاب سفید" شاه و حاکمیت کامل بورژوازی وابسته، با فاکت‌های عینی دیگر چون تبلیغات زهر آگین رژیم و فقدان یک نیروی متشکل انقلابی در صحنه مبارزه در هم آمیخته شد و اوضاع خاصی را در دهه سی و چهل در جامعه ایران به وجود آورد. همه آن واقعیات تلخ و ناگوار باعث غلبه روحیه یأس و ناامیدی شدیدی بر مردم ایران شد، به گونه‌ای که توده‌ها دیگر خود را ضعیف و نیروی دشمنان خود را قوی‌تر از آن چه بود به حساب آورده و ایمان خود را نسبت به مبارزه و رهائی از این طریق از دست دادند. این همان شرایطی بود که جامعه ایران را برای سال‌های سال دچار یک بن‌بست مبارزاتی نمود. سال‌های سال حرکت مبارزاتی چشم‌گیری در جامعه دیده نشد و همراه با خفقان و دیکتاتوری بورژوازی وابسته، سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم شد. همانطور که می‌دانیم بن‌بست مبارزاتی ایجاد شده در این دوره در جامعه ایران را تنها چریک‌های فدائی خلق ایران که رفقاء مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی به مثابه کمونیست‌های انقلابی در رأس آن قرار داشتند با راه‌گشایی‌های تئوریک و عملی خود - که انجام مبارزات قهرمانانه علیه دشمنان طبقاتی مردم ایران و فداکاری‌های تا پای جان شان، جای هیچگونه تردیدی نسبت به صداقت بی‌کران این کمونیست‌های راستین و

صمیمیت واقعی شان با کارگران و دیگر توده های خلق باقی نگذاشت- توانستند در هم شکسته و فضای شاداب مبارزاتی در جامعه ایران ایجاد کنند.

۱۰- فریدون کشاورز در ضمن همان کسی است که وقتی پس از قیام بهمن ۱۳۵۷، رهبری "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" به دست باند فرخ نگهدار افتاد، برای کمک به این باند و در حمایت از آن ها، حمله به خط مشی مبارزه مسلحانه و نظرات انقلابی چریکهای فدائی خلق را با کمک گیری از نظرات نادرست رفیق جزنی وظیفه خود قرار داد.

۱۱- رفقائی چون بهروز دهقانی و علیرضا نابدل اهمیت زیادی برای تدوین تاریخ واقعی آذربایجان قائل بودند. در اواخر سال ۱۳۴۸ و اوایل سال ۱۳۴۹ رفیق بهروز دهقانی موفق شد تاریخی از فرقه دموکرات آذربایجان را به رشته تحریر در آورد که متأسفانه در سال ۱۳۵۰ در جریان هجوم ساواک به چریکهای فدائی خلق به دست دشمن افتاد و امروز نسخه ای از آن در دست نیست.

۱۲- برای نوشتن این مطلب از منابع مختلف (از جمله از منابع موجود در سایت های اینترنتی) استفاده شده که نام برخی از آن ها در متن همین مقاله ذکر شده است.

آذر ماه [قوس] سال ۱۳۹۲